

ادب عربی، سال ۱۲، شماره ۱، بهار ۱۳۹۹



10.22059/jalit.2019.264123.611961

Print ISSN: 2382-9850/Online ISSN: 2676-7627

<http://jalit.ut.ac.ir>

## مضامین فمینیستی در آثار میرال الطحاوی (مطالعه مورد پژوهانه سه رمان الخباء، الباذنجانة الزرقاء و بروکلین هاییتس)

الهام مریمی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه فردوسی مشهد

احمد رضا حیدریان شهری\*

دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه فردوسی مشهد

بهار صدیقی

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه فردوسی مشهد

(از ص ۶۹ تا ۹۰)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۵/۳۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۸/۱۸

### چکیده

میرال الطحاوی نویسنده مهاجر مصری در رمان‌هایش، با برگزیدن قهرمانان زن و شخصیت‌های متعدد زنان که همگی در یک وضعیت مشابه به سر می‌برند، به قصه پر رنج زنان سرزمینش که در سیطره سنت‌های گذشته گرفتار آمده‌اند، اهتمام ورزیده است. از این رو رمان‌های الطحاوی می‌تواند از منظر مضامین فمینیستی مورد بررسی قرار بگیرد تا درک درستی از آنان به مخاطب القا شود. سؤال اینجاست که این نویسنده تا چه حد درون‌مایه آثارش را به زنان اختصاص داده و با توجه به سیطره میراث گذشته در رمان‌ها بیشتر به کدام طیف از طبقات زنان جامعه توجه نموده است. برای این مهم، پژوهش حاضر بر آن است که با روش توصیفی-تحلیلی و با تأکید بر نقد فمینیستی و در نظر گرفتن مضامینی همچون یأس و ناکامی زنان، فقر و محرومیت و عدم جایگاه اجتماعی، نقش جسم زن در شرایط وی و از سویی پدیده ازدواج و عشق ورزی در جامعه مردسالار و زن ستیز و در نهایت روحیه متمرده زنان برای دستیابی به شرایط بهتر، به بررسی رمان‌های *الخباء*، *الباذنجانة الزرقاء* و *بروکلین هاییتس* بپردازد. نتایج پژوهش حاضر، نشانگر این است که الطحاوی عمدتاً نگاهی خوش‌بینانه به زنان ندارد و همواره ناکامی و یأس زن را با نارضایتی از جسمش پیوند داده است. قهرمانان این رمان‌ها که اغلب نمودی از خود نویسنده هستند، در رویارویی با جامعه مردسالار، سرکشی و سنت‌شکنی را در پیش گرفته و خواهان توجه و برخورداری از حقوق و جایگاه اجتماعی شایسته در جامعه می‌باشند.

**واژه‌های کلیدی:** نقد فمینیستی، نگارش زنانه، میرال الطحاوی، الخباء، الباذنجانة الزرقاء، بروکلین هاییتس.

## ۱. مقدمه

در نیمه اول قرن نوزدهم، جنبش‌هایی با اعتراض به تبعیض‌ها و نابرابری‌های اجتماعی علیه زنان و با تأکید بر اصلاحات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی شکل گرفت. آگاهی زنان نسبت به جایگاه خویش در جامعه، به‌ویژه در تعامل با مردان باعث شد زنان با دیدگاهی منتقدانه به توصیف محرومیت‌های خود در لوای جنبش فمینیسم بپردازند. «فمینیسم نه مادران بنیان‌گذار خود را می‌شناسد و نه روش‌شناسی خاص خود را دارد. در بهترین حالت می‌توان از دیدگاه‌های گوناگون فمینیستی سخن گفت» (مکاریک، ۱۳۹۳: ۳۸۷). در فرهنگ اصطلاحات ادبی، آبرامز نویسنده این اثر به ناهمگونی ویژگی و روش‌های گوناگون فمینیست اعتقاد دارد؛ با این وجود ویژگی‌های معینی برای این جنبش برمی‌گزیند.

«نخست اینکه فمینیست‌ها معتقدند تمدن غربی، مردسالار و تحت کنترل مردان است و تشکیلات آن به‌گونه‌ای است که زنان را در همه جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی به مردان وابسته می‌کند و اینکه بیشتر فمینیست‌ها معتقدند، مفاهیم جنسیت برآمده از تمدن مرد سالانه است؛ اینکه در فرهنگ ما مذکر با صفات شجاع، فعال، دلیر و عاقل تعریف می‌شود و مؤنث با صفات منفعل، ترسو، احساساتی و مقید. همچنین فمینیست‌ها مدعی‌اند که پیوسته تفکر مردسالار بر آثار ادبی حاکم بوده و زنان در آن‌ها نقش حاشیه‌ای داشته‌اند» (آبرامز، ۱۹۹۳: ۲۳۴-۲۳۵).

در این بین، ادبیات دریچه‌ای برای بیان این انتقادات و خواسته‌ها گردید. این رویکرد که از جامعه صنعتی و تحول‌یافته آغاز شد، رفته‌رفته به سایر کشورهای اسلامی نفوذ کرد و ادبیات فمینیستی با هدف انعکاس تجارب زنان و درد و رنج آنان در قالب رمان و داستان مطرح شد. میرال الطحاوی، نویسنده مهاجر ساکن امریکا، از زمره نویسندگانی است که ادبیاتش را در خدمت بیان دغدغه‌های زنان و انتقاد از شرایط ناگوار آنان قرار داده و این امری است که پژوهش آثار وی را ضروری می‌نماید. الطحاوی اهل کشور مصر است، کانون تحولات سیاسی و اجتماعی در جهان عربی که با ظهور شخصیت‌هایی چون سید جمال‌الدین اسدآبادی و بعدها، شاگردان او محمد عبده، سعد زغلول، جمیل صدقی الزهاوی و دیگران پدیدار گشت. «سید جمال تمام تلاش خود را مبذول داشت تا گروه بی‌نظیری از ادیبان و نویسندگان را ارائه کند که دنباله‌رو افکار او هستند. کسانی که شب و روز در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی آموزش می‌دیدند تا عقل‌ها را بیدار و افکار مردمان را مجذوب کنند» (زیدان، ۱۹۶۷:

۶۴۲). بعد این دوران طلایی، فرصتی فراهم شد تا زنان، تجارب و دغدغه‌های درونی‌شان را که رنگ و بوی انتقادی داشت، عرضه کردند. همه آثار الطحاوی بارقه‌هایی از دیدگاه فمینیستی را با خود همراه دارند؛ چرا که زنان موضوع اصلی رمان‌های او به شمار می‌آیند. در این پژوهش سه رمان الخباء، الباذنجانة الزرقاء و بروکلین هایتس انتخاب شده است از این روی که به نوعی سیر زندگی زن در جامعه بدوی و زندگی شهری و سپس زندگی در غرب را برای مخاطب نشان می‌دهد و می‌توان از زوایای آن به دغدغه مشترک زنان پی برد.

نگارنده در پی پاسخ به این سؤالات است که نویسنده این سه رمان به کدامین موضوعات مربوط به طبقه زنان بیشتر توجه کرده است؟ چه میزان بافت سنت‌گرای جامعه مصر در نگاه الطحاوی به مسئله زنان و معرفی جنبه‌های فمینیستی نقش داشته است؟ از این رو با الهام از نظرات ناقدانی که نوشتار زنان را پذیرفته‌اند و با کشف نشانه‌های فمینیستی از بطن مضامین رمان‌ها، به نوشتار الطحاوی نظر داشته‌ایم.

درباره پیشینه پژوهش باید گفت که بحث و بررسی پیرامون ادبیات زنان تاکنون سیر فزاینده‌ای داشته که نمود آن در رساله‌های فراوانی همچون «الكتابة الروائية النسوية العربية بين سلطة المرجع و حرية الخيال» در دانشگاه الجزایر و «السرديات النسائية العربية بين القضية و التشكيل روایات «فضيلة الفاروق» أمودجا» رساله خدیجه حامی و نمونه‌هایی از این قبیل قابل مشاهده و پیگیری است که ذکر تمامی آن‌ها در این مختصر نمی‌گنجد. میرال الطحاوی در ایران چند سالی است برای پژوهشگران نام‌آشنا شده و مقالاتی درباره او نوشته شده است، از جمله «واکاوی عناصر داستانی در رمان فمینیستی بروکلین هایتس و جلوه‌های تأثیرپذیری میرال الطحاوی از فروغ فرخزاد در رمان بروکلین هایتس» نوشته عبدالأحد غیبی و رؤیا بدخشان در دانشگاه آذربایجان که نویسندگان بسیار خوب سیمای زن مهاجر را در زوایای عناصر داستانی معرفی کرده‌اند. «الإغتراب فی رواية بروکلین هایتس» پایان‌نامه خولة لعموری در دانشگاه محمد خبضر بسکره، نتیجه تحقیقات مستقل دانشجویان و پژوهشگران پیرامون آثار این نویسنده مصری است. با این تفصیل تاکنون پژوهش مستقلی به بررسی مؤلفه‌های فمینیستی در رمان‌های الطحاوی نپرداخته که نگارنده این مهم را بر عهده گرفته است. با

توجه به طرح نظریات پیرامون ادبیات فمینیستی، در ادامه بحث، ذیل عنوان‌هایی به بررسی مضامین رمان‌ها از این منظر می‌پردازیم.

## ۲. مبانی نظری پژوهش

برای جنبش فمینیستی به طور کلی سه دوره تاریخی که به موج معروف است در نظر گرفته‌اند: از اواخر قرن نوزدهم در موج اول فعالیت‌های فمینیستی، بیشتر از هر چیز تساوی حقوق زن و مرد مطرح شد. آغاز این موج به کتاب حقوق زنان مری ولستون کرافت برمی‌گردد. وی با انتشار این کتاب نظر خویش را چنین ابراز داشته که نابرابری‌های میان مردان و زنان، نه نتیجه تفاوت طبیعی (زیستی) بلکه ناشی از تأثیر محیط و به ویژه این واقعیت است که زنان از آموزش محروم‌اند. بر این اساس، در محدود کردن زنان، هم زنان و هم جامعه زیان می‌بینند (آبوت، والاس ۱۳۸۱: ۲۰۴). موج دوم فمینیسم در سال ۱۹۶۰ با کتاب راز زنانگی بتی فریدان و جنس دوم سیمون دوبووار آغاز شد. در این موج گرایش به زن‌محوری مشاهده می‌شود. طی این روند اعتراض‌ها نه‌تنها در چهارچوب دفاع از حقوق سیاسی زنان بلکه در عرصه خانواده، مسائل جنسی و کار مطرح می‌شود (فریدمن، ۱۳۸۳: ۱۰). موج سوم از اوایل دهه ۱۹۹۰ آغاز شده و یک فرایند اعتدال را تجربه کرد. فمینیسم در این دوره به همان اندازه که به مسائل زنان می‌پردازد گرایش به رفع نابرابری نژادی و اقتصادی را نیز مدنظر دارد (هام، ۱۳۸۲: ۴۴۴).

تا قبل از این رویداد، به باور فمینیست‌ها حضور زنان در تاریخ ادبیات و آثارشان هم‌پایه آثار مردان خوانده و بررسی نشده است؛ اما بعد این جریان، آثار زیادی از نویسندگان زن و درباره زنان تألیف شد. نقد فمینیستی با نگارش کتاب *اتاقی از آن خود* توسط ویرجینیا وولف بنیان گذاشته شد. وی اظهار داشت که زن بودن را مردان تعریف می‌کنند و هم آن‌ها هستند که ساختارهای سیاسی و اقتصادی و ادبی را کنترل می‌کنند (برسler، ۱۳۸۶: ۲۰۰). بسیاری از پژوهشگران و منتقدان نظرات همسو و یا متفاوتی درباره نوشتار زنان در این جنبش دارند. حاصل مطالعات فمینیسم‌های پسامدرن غربی همچون هلن سیکسو، لوئیس ایریگاری و جولیا کریستوا نشان می‌داد که مردان درکی کامل از ذهن، شخصیت زن و دنیای زنانه ندارند و همواره به ارائه کلیشه‌ای از شخصیت او اکتفا کرده‌اند. به همین

دلیل، جنبش فمینیسم برای دفاع از جایگاه زنان و معرفی واقعی آنان، نوشتن آثار ادبی را در سرلوحه برنامه مبارزاتی خود قرار داد (هام، ۱۳۸۲: ۱۱۴). رامان سلدن معتقد است «زن به اشیاء چنانکه مرد می‌نگرد، نمی‌نگرد همان‌طور که افکار و احساس مرد در برابر آنچه مهم و غیر مهم است نسبت به افکار و احساسات زن مختلف می‌باشد» (سلدن، ۱۹۹۰: ۲۱۶). و در جای دیگر می‌گوید: «از آنجایی که زنان تجربه‌های حیاتی مخصوص به خود را دارند مانند (حاملگی، زاییدن و حیض) قادر هستند در باب زندگی زن سخن بگویند» (سلدن، ۱۹۹۴: ۱۰۴). منتقدان و نویسندگان در ادبیات عرب هم برخی نوشتار زنان را پذیرفته و برخی از پذیرش آن سر باز زده‌اند و برخی دیگر میانه‌روی را پیش گرفته‌اند و نوشتار زنان را مرهون شرایط اجتماعی می‌دانند؛ مثلاً حسن بحرایی وجود خصوصیت‌های زنانه را در نگارش زنان نفی می‌کند و هیچ جایگاهی برای زنانه نویسی قائل نیست (بحرایی، ۱۹۸۳: ۳۰). نگارش، عملی انسانی است؛ جنسیت و خاصیت بیولوژیکی عامل این تمایز نیست و نگارش برای زن و مرد یکسان می‌باشد. ضرورتی ندارد که نویسنده رمان حتماً زن باشد بلکه موضوع آن مربوط به زنان است (مفرح ۱۹۹۴: ۶). گروه میانه‌رو دیگر همچون یمنی العید خصوصیت نگارش زنان را در گرو شرایط اجتماعی و داخل محیط معین می‌داند که خصوصیت ثابتی ندارد بلکه اساس خود را از واقعیت اجتماعی که در آن زندگی می‌کند، برمی‌گیرد (العید، ۱۹۷۵: ۶۶). گروه سومی براین باورند که آنچه زنان می‌نویسند صرف‌نظر از موضوعات خاص و عام، با آنچه مردان می‌نویسند، تفاوتی دارد و نگارش را به جنسیت نویسنده نسبت می‌دهند. در میان همه این نظرات الین شوالتر، فعال در حوزه زنان، الگوهایی را در خصوص ماهیت نوشتار زنانه در اختیار منتقدان قرار می‌دهد که بیش از پیش برای پژوهشگران و ناقدان و از جمله در این پژوهش، می‌تواند مورداستفاده قرار گیرد: الگوی زیست‌شناسانه، با تأکید بر اینکه چگونه بدن زن از طریق فراهم آوردن انبوهی از تصاویر ادبی و لحنی شخصی و صمیمانه، به وجه شاخص متن بدل می‌شود. الگوی روان‌کاوانه که مبتنی است بر تحلیلی از روان زن و این‌که چنین تحلیلی چگونه در فرایند نگارش تأثیر می‌گذارد. الگوی فرهنگی، به بررسی این موضوع می‌پردازد که جامعه‌ای که نویسندگان زن در آن کار و فعالیت می‌کنند به چه طریق اهداف و دیدگاه‌های زنان را شکل می‌دهد (برسler، ۱۳۸۶: ۲۰۳-۲۰۴).

### ۳. نگاهی اجمالی به سه رمان

رمان الخباء، نخستین رمان نویسنده، داستان روزمرگی‌های دختران و زنان مصری را در دوران بدویت و صحرانشینی حکایت دارد و قهرمان رمان، فاطمه پنج‌ساله، در یک خانه روستایی محصورشده با دیوارهای بلند، آرزوی رهایی و تجربه دنیای دیگر را دارد. رمان بروکلین هاییتس داستان زندگی هند، زنی مصری، است که برای رهایی از جامعه سنتی مصر و به دنبال خیانت همسرش به همراه پسر کوچکش به نیویورک سفر می‌کند. هند در منطقه بروکلین نیویورک ساکن می‌شود و هرروز با گذر از بازار و کوچه‌های بروکلین با مهاجرین فراوانی روبرو می‌شود که اغلب سرنوشتی همچون او دارند. *الباذنجانة الزرقاء* (بادمجان کبود) نام روایتی در باب دختری به نام ندی است که در خانواده سنتی به دنیا آمده است و مادرش او را به خاطر جسم نازیبا چندان نمی‌پذیرد. ندی از همان ابتدا عشق‌ورزی دیگران را برای خویش می‌طلبد. او با ورود به دانشگاه و آشنایی با جریان‌های غربی، تفکرات دینی را کنار می‌گذارد و بیش از پیش درگیر ظواهر جسمش و پیدا کردن عاشق واقعی است.

### ۴. بحث و تحلیل مضامین در رمان‌های میرال الطحاوی

البته باید اذعان کرد که مطابق گفته هلن سیکسو «نوشتار زنانه یک تئوری با کدهای مشخص نیست که بتوان تمام نشانه‌های آن را در یک اثر پیدا کرد. او این شیوه نوشتن را یک تمرین می‌داند که هر نویسنده بر اساس فردیت و فرهنگ خود، شیوه‌های متفاوتی از آن را ارائه می‌دهد» (Sellers, 1986: 18). در ادامه، نگارنده با بررسی سه رمان به درون‌مایه مشترکی از تجربیات زنانه دست یافته که در عناوینی به مخاطب این بحث عرضه می‌کند.

#### ۴-۱. نگاه الطحاوی به روزمرگی و ناکامی زنان

ناآرامی و روزمرگی که به شکست آرمان‌گرایی، رکود و مرگان‌دیشی می‌انجامد، درون مایه اصلی رمان‌های فمینیستی است. الطحاوی در *الخباء*، نخستین رمانش، با بهره‌گیری از میراث گذشته، خواننده را به فضای جامعه بدوی می‌برد تا نشان دهد آنچه امروز دامن‌گیر زنان شده، برآمده از میراث قبیله‌ای است. تلاش مداوم فاطمه، شخصیت مورد هدف الطحاوی، با بالا رفتن از درخت و دیوار و چشم دوختن روزانه به آن سوی دیوارهای بلند و یا

توقف هر روزه او در کنار چاه و گفتگو باشخصیت‌های ساختگی ذهنش، نوعی برون‌رفت از واقعیت‌های تلخ جامعه را نشان می‌دهد. این الگو در ادبیات داستانی بی‌سابقه نیست و نمونه‌ی مثال‌زدنی آن، رمان *آلیس در سرزمین عجایب* (۱۸۶۵) نوشته‌ی لوئیس کارول است. آلیس در رمان مذکور، برای فرار از واقعیت جامعه‌ی ویکتوریایی انگلیس و در جستجوی اندکی آرامش، به جهان خیال می‌گریزد. فاطمه نیز همچون آلیس از خیال روزنه‌ای برای فرار از دست واقعیت‌های زمخت جامعه زن‌ستیز می‌جوید. الطحاوی در این رمان هر صبح را تکرار حوادثی به‌ظاهر عادی اما مضمئزکننده می‌داند: «الصباح ککل الصباحات أجد نفسی علی وسادة بینما «الصافیة» تفکّ جدائی بعنف و تسحبنی الی المیاه رغم صراخی... / الصباح مثل کل الصباحات السابقه ملئ بالتوتر و القلق / الصباح مثل کل الصباحات التي عرفتها، اجلس علی فروة «سردوب» بین المطبخ و حجرات الکرار.. فوز و ریحانة تتناجیان علی فراشهما و تحکیان و تضحکان ثم تعاودان فرد القصاصات الاثواب و المفارش و إبر الغزل» (الطحاوی، ۲۰۰۱: ۱۱) (صبحی مانند همه صبح‌ها خودم را بر روی بالشت می‌یابم درحالی‌که صافیه گیسوهایم را به‌سختی باز می‌کند و من را علی‌رغم فریادهایم به سمت آب‌ها می‌کشانند / صبحگاهی همانند صبحگاه‌های پیشین، پر از تنش و اضطراب / صبحی بسان تمام صبح‌هایی که شناختم و تجربه کردم / بر روی پوستین سردوب بین آشپزخانه و اتاق‌ها می‌نشینم.. فوز و ریحانه بر روی بسترشان بیچ‌بیچ می‌کنند و قصه می‌گویند و می‌خندند سپس قطعه‌های کوچکی از لباس و فرش و سوزن را برس می‌کشند).

همراه با تکرار عمل روزانه بافتن لیف و لباس، باز کردن و شستن، بافتن و کوتاه کردن موی سر زنان که در رمان بارها اشاره شده، به‌نوعی دست بردن در هویت آنان تلقی می‌شود. این عمل که غالباً با نارضایتی همراه است، نمایی از سیطره سکون و سکوت رنج‌آور را بر زندگی دختران نشان می‌دهد. فاطمه معترض بریده شدن گیسوان و ساخت خیمه‌ای است که او را در درون خود حبس می‌کند. گیسوان که نشانه زیبایی دختر است، حال در تعارض با رهایی قرار گرفته، گویی دسته‌های مو به نماد حصار و قتل‌گاه دختران در چنین جامعه‌ای بدل شده‌اند، به طوری که فاطمه این عمل را سرآغاز مرگ خود می‌داند: «لا لن تنام... أعرّف أنك تودین أن تنسجی منه خباء و أن تظل فاطم فی الظلام، لن أسلم لک ضفیرتی أبدا، فاطمة العرجاء لا ترید أحدا. أنت لا تریدین إلا موتی، سأموت یا «سردوب» فقط أبعدی یدیک عن شعری» (الطحاوی، ۲۰۱۰: ۱۴۸) (نه نخواهد خوابید من می‌دانم تو دوست داری از گیسوانم

خیمه بیافی و اینکه فاطمه در تاریکی بماند و موهای بافته‌ام را به تو تسلیم نمی‌کنم تو تنها مرگ مرا می‌خواهی، ای سردوب خواهم مرد تو فقط دستانت را از موهایم دور کن.)

تقابل جریان‌های اسلام‌گرا و غربی که بیشتر با پوشیده بودن یا عربان شدن جسم زن شدت گرفت، بهانه الطحاوی برای نگارش رمان *الباذنجانة الزرقاء* را فراهم آورد. تجربه زن مصری از این دو جریان، نوعی تنهایی و ناکامی را برایش به ارمغان آورده است. الطحاوی این امر را در خواب‌ها و رؤیاهای مکرر ندی نشان می‌دهد که بازنمایی از عالم واقعی زندگی اوست. آشفتگی خواب‌های ندی برآمده از شیوه برخورد نامتعادل مردان پیرامونش با او بود. استمرار این خواب‌ها حتی در خوابگاه دانشجویی و سقوط هر شب از روی تخت، کسی را بر آن نمی‌داشت که به حکایت خواب‌هایش گوش کند. الطحاوی فصلی از این رمان به نام «المنامات» را به بازی واقعیت و رؤیا اختصاص می‌دهد: ظللت فی المنامات أرى الجدار الطویل الداكن نفسه، أتسند عليه و أنفي ينزف، أتكوم بجانبه مثل بقعة دم و حلقي ملئ بالنشيج و كانوا يأتون... يجذبون الجسد المتكوم فيتحول إلى جثة مصلوبة و قلبي مقبرة ينبت فيها العشب من جثتي المتحللة (الطحاوی، دون تا: ۴۴) «به خواب شدم، دیوار طولانی و تیره را می‌دیدم، بر آن تکیه زدم و از بینی‌ام خون می‌چکید، مثل لکه خون به کنار دیوار می‌چسبم و حلق من پر از هق هق گریستن است و مردانی می‌آمدند... تن جمع شده را می‌کشیدند پس جسمم به لاشه صلیب کشیده شده تبدیل می‌شد و قلبم چون گورستانی که در آن گیاهی از جسد فروپاشیده‌ام، می‌روید»

برای زن، ناکامی در هر دو دنیای شرق و غرب شکل می‌گیرد. پناهنده شدن و رفت‌وآمد در مکان‌های مختلف و هم‌نشینی با زنانی که همگی تصویری از دیگری هستند و خود را به تقدیر می‌سپارند، مشخصه روزمرگی یأس‌آلود در رمان *بروکلین هایتنس* است. نویسنده در مقطعی از رمان تصویر یأس و ناامیدی را با یک تکرار نشان می‌دهد که دختران را در طول عمر به خود مشغول داشته است. دوختن بالشت‌های مخملی که عرق محبت، درد زایمان، اشک هجران و آرزوهای آینده با سرنهادن بر روی این بالشت‌ها ترسیم می‌شود، سیری از یکنواختی ناامیدکننده را رقم می‌زند: البنات فی حوادثها دائما يقضين أعمارهن فی جذب الخیوط و نفسها لیتم دگها فی وسائل مخملية، یسبل علیها عرق المحبة و تعب الولادات و دموع الهجر و الفقدان، الوسائد التي نُحیی فیها وجوهنا فی اللیل و تسرح علیها أفكارنا یجب أن تكون لینة و حمیمة (الطحاوی، ۲۰۱۰: ۵۵) (دختران در قصه‌هایش (مادربزرگ هند) همیشه عمرشان را در نخ‌ریسی



سپری می‌کردند تا این نخ‌ها را در بالشت‌های مخملی صاف و هموار کنند، بالشت‌هایی که بر آن عرق محبت و خستگی و درد زایمان و اشک هجرت و فقدان جاری می‌شود. بالشت‌هایی که ما در شب، چهره‌هایمان را در آن پنهان می‌کنیم و افکار ما در آن آزاد و رها می‌چرخد. باید که این بالشت‌ها نرم و گرم باشد.

نویسنده درد و رنج قبلی هند در جامعه مردسالار را با درد و رنج کنونی‌اش درمی‌آمیزد تا دلیلی بر بی‌ثباتی امنیت و آرامش وی در دو کشور باشد؛ و نگاه تقدیرگرایانه به شرایط زندگی بر این بی‌ثباتی می‌افزاید: «فکلّ ماحدث و سیحدث هو دورة فلكية مكتوبة علی الجبین و صار يمتلكها هذا الیقین القاسی بأن کلّ الأشياء قدر و نصیب و لیس لنا فی أنفسنا شیء، تماماً مثلما كانت أمّها تقول بتسليم تام: کلّ شیء لمقدر و مكتوب» (الطحاوی، ۲۰۱۰: ۱۸۷) (پس هر آنچه اتفاق می‌افتد و اتفاق خواهد افتاد طالعی است که بر پیشانی‌اش نوشته شده و این یقین سخت و ظالمانه بر او چیره گشت، یقین به اینکه همه اشیاء سرنوشت و بهره‌ای دارند و ما چیزی در وجودمان نداریم، مثل آنچه مادرش بود، تسلیم و دست‌بسته می‌گوید: همه‌چیز در تقدیر و نوشته شده است).

همه این رمان‌ها و قهرمانانش بازنمایی از خود نویسنده و زندگی اوست. الطحاوی می‌گوید: «در هر دو رمان الخباء و الباذنجانة الزرقاء زبانم، تجربیاتم و رازهای درونی‌ام متجلی شده است» (بهبهانی، ۱۳۸۱: ۴۸). نویسنده که خود در کالبد هند قهرمان مهاجر رمان بروکلین هایتس قرار دارد، می‌گوید: «بخشی از خواسته انسانی و تمرد، من را به سفر و جست‌وجوی خویشتن و داشتن و من زنی هنجارشکن بودم که تاریخ زندگی‌اش را به‌دوراز ارزش‌های خانوادگی می‌سازد» (عبدالموجود، اخبار العرب: [www.masrees.com](http://www.masrees.com)).

#### ۲-۴. بازنمایی فقر و محرومیت زنان در رمان‌ها

سهم نابرابر و بیشتر زنان از فقر در مقیاس جهانی در مفهوم «زنانه شدن فقر» انعکاس یافته است. «عوامل بسیاری به‌عنوان متغیرهای مؤثر، در زنانه شدن فقر مطرح شده است؛ مانند نابرابری در حقوق و آنچه زنان به‌عنوان شهروند باید استحقاق برخوردار از آن را داشته باشند، نابرابری در قابلیت‌ها در نتیجه نابرابری در فرصت‌ها و پیامدهای نابرابر سیاست‌های تعدیل ساختاری، محرومیت زنان از امتیازهای اشتغال رسمی، مهاجرت‌ها و جنگ‌ها، از بین رفتن شبکه حمایت‌های خانوادگی، قومی» (محمد پور، علیزاده، ۱۳۹۰: ۱۶۷). در جامعه‌ای که ابزار خطابه، سلطه و سرکوب، جای گفت‌وگو و تفاهم و ارتباط اجتماعی قرار دارد، زن تسلیم می‌شود و امکانات عقلی و روحی‌اش به واسطه آن روابط پدر سالانه سرکوبگر، محدود

می‌گردد (الحیدری، ۲۰۱۱: ۱۴۹). فقر اجتماعی بر عدم جایگاه مناسب زنان در یک جامعه سنتی به‌عنوان همسر و گاه مادر تعریف می‌شود. فقر فرهنگی برآمده از آداب و رسوم گذشته است که موجب عقب‌ماندگی زنان می‌شود. فقر مالی از پرداختن زنان به مشاغل محدود در منزل و یا دست‌فروشی و تن‌فروشی برای گذراندن زندگی حکایت دارد. *الخباء* بیش از هر رمان دیگری به جامعه بدوی مصر گره‌خورده است و محرومیت‌های زنان نتیجه تسلیم شدن در برابر نگاه فرهنگی جامعه قبیله‌ای است، که بر اساس آن جنس زن تنها نیروی کار ارزان و مولد فرزند پسر است و در شیوه خوراک و پوشاک و نوع مکان زندگی، زن تابع قوانین سنتی می‌باشد. در این رمان ساسا، محبا، صافیه، فوز و ریحانه خواهران و خدمتکاران منزل فاطمه، قهرمان داستان، غرق آرزوهای رنگین، منتظر مردی هستند و آرزوهایشان را در امور منزل و پختن و به چرا بردن حیوانات و گوش سپردن به حکایات سردوب، پیرزن ناظر برگردش درست امور خانه، خلاصه می‌کنند. مادر به هیچ وجه از جایگاه ارزشمند برخوردار نیست. صدای درد و رنج او تراژدی حیرت‌انگیز محرومیت زنان از حق زندگی آرام را نشان می‌دهد. در رمان *الباذنجانة الزرقاء*، بیشترین محرومیتی که به چشم می‌آید، محرومیت اجتماعی است که با تناقضات جریان سنت و مدرنیته به ویژه در نگاه به جسم زن به اوج می‌رسد، جسمی که اسیر توقعات اطرافیان است. از همان کودکی، شاهزاده شدن، فضاشناس و سپس قدیسه شدن در تلاقی جریان اسلام‌گرا، در میان خواسته‌های مادر، پدر و برادر ندی با واقعیت بیرونی و درونی او ناسازگار بود. الطحاوی در اثنای رمان، ندی را به همراه دختران دانشجوی دیگر به جریانات دانشجویی، آزادی‌خواهی و تجربه عشقی گنگ در نوجوانی و جوانی وارد می‌کند. نویسنده در این واگویی‌ها، به عدم بهبود شرایط زنان در دوره‌های زندگی حتی در تعامل با ایدئولوژی‌های جدید تأکید دارد.

دوگانگی درونی برآمده از پدیده مهاجرت و تجربه دنیای شرق و غرب، تداعی‌گر احساس غربت و تعارض هویتی هند در رمان *بروکلین هایتس* است به طوری که برخی او را کشمیری و لاتینی و برخی هم یهودی قلمداد می‌کنند. هند که برخی شخصیت‌های خیابان بروکلین را با شخصیت‌های منطقه تل فرعون در مرور خاطراتش، قرینه می‌داند، با فلاش‌بک به گذشته به دنبال روزهای خوشی در زمان حالش می‌گردد، اما درمی‌یابد که امروز او در بروکلین نیویورک مانند گذشته با سکوت و یکنواختی همراه است؛ چرا که در غرب هم برای

مهاجری که اثرات سنت‌های گذشته بر نهاد او جریان دارد، جایی یافت نمی‌شود. الطحاوی نمایش این محرومیت‌ها را با معرفی زنان مهاجر دیگر ادامه می‌دهد: تن‌فروشی فاطمه ارومیه، خودباختگی جوجو مکزیک در برابر تجملات غرب و جدایی از همسرش، دست‌فروشی ایملیا پیرزن مهاجر در خیابان‌ها برای کسب لقمه‌ای نان، روزمرگی‌های ضیفه که در لباس سیاه پنبه‌ای در بند خانه مشغول بافندگی و تمیز کردن ذرت و سیر است. جنون و فراموشی مداوم لیلیت پیرزنی که به دلیل یأس به جای مانده بعد از اولین زایمان همواره می‌خوابد و از غم غربت اشک می‌ریزد. نویسنده در این رمان هم به مانند قبل، مسئله عیوب جسمی زنانی همچون هند را بارها مطرح می‌کند، امری که بر عدم فاعلیت زن در جامعه تأکید دارد. پذیرش دیدگاه اعتقادی در معرفی زنان به‌عنوان جسم دوم اعتقاد به سلسله‌مراتب ارزشی را به همراه دارد که دوبروار معتقد است این مفهوم از مهم‌ترین مفاهیمی است که در جامعه و خانواده و نظام تربیت آموخته می‌شود. لذا تحول در نگرش و تغییر ذهنیت زنان باید هم‌زمان در تغییر ساختارهای اجتماعی صورت گیرد.

#### ۳-۴. نگاه به جسم و نقش آن در وضعیت زنان

در ادبیات فمینیستی اصطلاح از تن نویسی به معنای تجربه‌هایی از بدن است که تنها زن قادر به درک آن می‌باشد، تجربه‌هایی همچون حاملگی، زایمان، شیر دادن و قاعدگی که در نوشته‌های زنان حضور پر رنگی دارد. الطحاوی به‌طور پوشیده یا صریح، به جسم زنان اشاره می‌کند. گویی می‌خواهد همچون فمینیست‌های رادیکال موج سوم تمام مشکلات زنان را به جنسیت آنان پیوند بدهد. این زنان، همواره از ظاهر و اندام خود ناراضی هستند و با قیاس ظاهر خود با دیگران احساس ناکامی دارند. شاید نوع اسم‌های انتخابی مختلف برای فاطمه و ندی و هند گواهی این مدعاست که ظاهر آنان در برگزیدن عناوین مختلف برای هر یک نقش داشته است. چنانکه راجر فالر می‌گوید: «نیروی نام‌ها برای برانگیختن تداعی‌هایی در ذهن خواننده است» (فالر، ۱۳۹۰: ۶۱). در مقدمه رمان *الخباء* به جسم و تمایلات سرکوب‌شده آن، با این جمله اشاره شده است: «إلی جسدی وتد خیمة مصلوبة فی العراء.» ولی در درون متن، این قدرت سنت‌ها هستند که زن را پنهان، روحش را سرکوب، جسمش را محو و تمایلاتش را نادیده می‌گیرد. نویسنده قهرمان خردسالی را برای این رمانش انتخاب کرده که

بزرگ می‌شود و جسمش هم با ذات درونش بزرگ می‌شود؛ اما به محض برون‌رفت از زندان سنت‌های تحمیلی، با شکسته شدن پایش خود را در جهان بسته خیمه زندانی می‌بینید. ناقص شدن پای فاطمه به خاطر فرارهای مکرر و روایت این حادثه با واژه لنگ، رمز شکست تلاش‌های او برای زیر پا نهادن سلطه اجتماعی به شمار می‌آید: «صار اسمی لیدیها عرجاء... العرجاء ذهب، العرجاء قامت، حتی «دوابة» صارت تستخف هذا اللقب، تنادینی و تضحک کأثما مقالة لطيفة مضحكة» (الطحاوی، ۲۰۰۱: ۹۷): (اسم من پیش او لنگ نامیده شد... لنگ رفت. لنگ بلند شد حتی چهارپایان از این لقب خوار می‌گردند. مرا با همین نام صدا می‌کرد و می‌خندید گویی کلامی جوک و خنده‌دار بود).

الطحاوی در رمان دیگرش برای نمایش بهتری از پیوند جسم با شرایط زنان، به تولد زودرس ندی و بعد از آن با افتادن‌های مکرر از تاب و دیوار، نشانه‌های نقصان را در اندام او پررنگ جلوه می‌دهد. نویسنده با نامیدن اسم‌های مختلف برای ندی به‌مانند «الباذنجانة الزرقاء»، «قردة»، «أراجوزة»، «سن الفارة» و «ابومنشار» پیکر زنان را در ناملایمات زندگی آنان مؤثر دانسته است. از این روست که زن داستان، آرزوی داشتن پوست روشن و ظاهر و اندام بی‌نقص را در سر می‌پروراند: «فدعوت الله بجلد آب. ربما أخجل من جسدي ربما لم أكن أعرف كيف أكون بنتا مثل كل البنات» (الطحاوی، بی‌تا: ۸۹) (و از خدا خواستم که پوستم را برگرداند/ بسیار از تم خجالت می‌کشم و نمی‌دانم چطور دختری همانند تمام دختران دیگر باشم). بدن زن یکی از عناصر اصلی موقعیت او در جهان است؛ اما برای تعیین هویت او کفایت نمی‌کند (تانگ، ۱۳۸۷: ۳۲۲). الطحاوی با بازنمایی اهمیت جسم زن آن را به هویتش پیوند می‌دهد. زن منفعل نیازمند این است که برای اثبات هویت خود، اندامش را اغلب به لباس و آرایش مزین کند تا از این طریق خود را به جنس مخالف نمایش دهد. نویسنده، تن زن را میدانی برای اختلافات و درگیری‌های جامعه‌ای که با ایدئولوژی‌های مختلف سروکار دارد برمی‌شمرد و شکستی که ندی با آن مواجه است، شکست تمام جامعه تلقی می‌شود.

الطحاوی در رمان دیگر، شخصیت هند را در جامعه غربی، شخصیتی بی‌انگیزه توصیف می‌کند. بی‌تردید جسم او می‌تواند سرآغاز این انفعال باشد؛ چراکه از همان سال‌های نخست تولد، القابی که برای اندام او برگزیدند در عدم توانمندسازی وی اثرگذار بود. یکی از این القاب به نام «ثرمة» است، بدین معنا است که دندان‌هایش در مراحل تبدیل، افتاده. لقب‌های

دیگرش، «آم صب» به خاطر بزرگ بودن فک بالا نسبت به فک پایین و «عوجه» به معنای عدم توانایی دستانش در گرفتن اشیاء است. در نتیجه عدم تحقق آرزوهای هند بی‌شک به جسم او گره خورده است: «أحلامها عن جسدها لم تتحقق قطّ. تتأمل ندباته و عيوبه التي صارت أوضح من ذلك الثوب القصير. خياطة في الركبة إثر سقوط من أرجوحة بيت أعمامها، كسر في الذراع اليمنى بعد تسلقها الباب في إحدى محاولاتها للهرب، حرق في ظهر كَفِّها بعد أول تجربة لقلّي البطاطس، تهدّل في الجفن إثر نزع الشعر مرة بعد مرة، علامات عرضية على البطن كانت أنسجة امتدت لتحضنه و تضمّه جنيناً» (الطحاوی، ۲۰۱۰: ۱۱۵) (آرزوهایی که درباره اندامش داشت هرگز محقق نشد. به جای زخم‌هایش فکر می‌کرد و عیب و نقصی که از آن لباس کوتاه نمایان‌تر بود. بخیه شدن زانویش در اثر سقوط از تاب خانه عموهایش، شکستن بازویش بعد از تلاش‌هایی که برای فرار داشت، وقتی که از در بالا رفته بود، سوختن کف دستش در اولین تجربه سرخ کردن سیب‌زمینی، به دنبال کردن پی‌درپی مژه‌ها پلکش آویزان شد، نشانه‌های غیرضروری بر روی شکمش بود، بافته‌های کشیده شده روی شکمش به خاطر به آغوش گرفتن پسرش و زمانی که او را چون جنین در شکمش داشت).

#### ۴-۴. نگاه جامعه به تولد فرزند دختر

مصادیقی از سیطره جامعه مردسالاری را در نوع نگاه ایزاری به زنان می‌توان دریافت آن‌گاه که ارزش زن به داشتن اولاد ذکور است. جامعه، زن را که پسرانی به دنیا نیاورد به درخت بی‌ثمر تشبیه می‌کند که باید قطعش کرد. در یک ضرب‌المثل قدیمی آمده: «الشجرة اللي ما بتثمر حلال قطعها.» به علت اعتباری که زن برای مردان قائل است و نیز به علت امتیازهایی که مردان از آن‌ها برخوردارند، بسیاری از زنان در آرزوی داشتن پسرند (دوبووار، ۱۳۸۲: ۳۹۲). در رمان *الخباء* که پدر مدام در حال سفر است، اداره خانه و نظارت بر همسر و دختران را به مادرش می‌سپارد که وی با پوشش و صدای زمخت مردانه جایگزین حضور مرد در خانه است و نویسنده به دنیا آوردن دختران و مرگ نوزاد پسر را محور حوادث بعدی قرار داده که بحرانی از اشک و عزلت را برای زن جامعه مصری شکل می‌دهد: «و باب أمي مغلق، تفتحه «صافية» ببطء، تحمل لها أريقاً نحاسياً و إناء صغيراً و تتبعها «ساسا» بطاولة مغطاة، ثم تقرب لها وعاء الماء لتدلک لها قدميها. أتسحب اليها فأرى الوهن يدبّ في العينين الشاردتين، أقترت فتلمس وجودي تدفع كَفِّها حول وجهي و تنخرط في البكاء، أهرب من الغرفة المعتقة برائحة الدموع»

(الطحاوی، ۲۰۰۱: ۱۱) «و در اتاق مادرم بسته است، صافیه به آرامی باز می‌کند و برای او کوزه مسی و ظرف کوچک می‌برد و ساسا با یک میز پوشیده شده به دنبال صافیه می‌رود و سپس ظرف آب را نزدیک مادر می‌بریم تا پاهایش را بمالد. من به سویش برمی‌گردم و می‌بینم که سستی در چشمان آواره‌اش می‌خزد، نزدیک می‌شوم و وجود مرا لمس می‌کند و دو دستش را اطراف صورتم می‌گیرد و می‌زند زیر گریه، من از آن اتاقی که با رایحه اشک‌ها آمیخته شده می‌گریزم».

ایریگاری منتقد سرشناس فمینیستی محرومیت زن از اندام جنسی مردانه را ریشه تلاش او برای جلب جنس مرد می‌داند. او می‌گوید: «پس زن با تمام ابزارها تلاش می‌کند با میل خود به آوردن یک فرزند ترجیحاً پسر، با دست‌یابی به ارزش‌هایی فرهنگی که اصولاً فقط به مردان اختصاص دارند و از همین رو همواره مردانه‌اند و الی آخر، میلش را فقط به منزله‌ی انتظار برخوردارگی از یک معادل جنسی مردانه تجربه و زیست کند» (ایریگاری، ۱۳۸۱: ۴۸۲). شاید به گفته‌ی ایریگاری داشتن پسر می‌توانست زن را به برخوردارگی از یک معادل جنسی مردانه کمک کند.

در *الباذنجانة الزرقاء*، الطحاوی زمان تولد ندی را با حمله‌های هوایی، شکست اعراب از اسرائیل و عدم بازگشت پدر و بیماری مادر همراه می‌کند. این حوادث، تولد نوزاد دختر را از همان آغاز با بدبینی و نحسی همراه کرده است: «بعد سبعة أيام لن یحفل أحد بمولد الباذنجانة الزرقاء التي رزقت بهاء، لان الأب لم یعد، ولأن الغارات العارضة لم تکن غارات، بل كانت هزيمة (۱۹۶۷) و لأن الملكة كانت تصطک أسنانها خوفا من التیتنوس الذي ربما يأتيها بعد هذه الولادة الهمجية التي لم تتصور أن تخضع لطقوسها أبد» (الطحاوی، دون تا: ۱۰) (بعد از گذشت هفت روز کسی تولد بادمجان نبود که به ملکه داده شد را جشن نخواهد گرفت. چرا که پدر برنگشت و حملات به شهر تنها حمله هوایی نبود؛ بلکه شکست ۱۹۶۷ را در پی داشت و اینکه ملکه دندان‌هایش را از ترس بیماری کزاز که بعد از زایمان ناهنجار سراغش آمده بود به هم می‌مالید و هرگز گمان نمی‌کرد روزی مجبور شود مقابل آداب و رسوم تسلیم شود).

این شرمساری و ناخوشایندی با تولد هند هم عجین شده است. در این رمان نویسنده به اهمیت برج‌های ماه تولد و طالع ستارگان در نیک‌نامی و سرنوشت زن اشاره دارد. نگرانی وجودی سرانجام انسان را برای تفسیر زندگی‌اش به ستارگان و یا باد و هر نوع ارتباط با طبیعت پیوند می‌دهد. الطحاوی در این مقطع رمان و درج‌های دیگر پیچیدگی‌های زندگی زنان را در برج‌های تولدشان برمی‌شمرد: «بعد خمسة بطون تأتي هند إلى الوجود علی هیئة

سرطان أحمر قان، معدّب ببرجه و طوالعه الفلكية. يتسم الأب و تقول الأم من باب إعتذار «بنت حبيبة» و لا يأتي الجدّ و لاتذبح الذبائح» (الطحاوی، ۲۰۱۰: ۱۹۱). (بعد پنج شکم زایمان) هند در ماه سرطان به دنیا آمد، نسبت به ماه تولد و طالع‌اش ناراحت بود، پدر می‌خندد و مادر از روی شرمساری می‌گوید «دختر دوست داشتنی است» و پدر بزرگ (برای دیدن نوزاد) نمی‌آید و چیزی قربانی نمی‌شود. این طرز تفکر از به دنیا آمدن دختر، به تلقی جامعه مردسالار و البته بارقه‌هایی از فرهنگ جاهلی عرب برمی‌گردد که زن را منفعل و آسیب‌پذیر می‌دانند و مرد را نیروی کار مفید برمی‌شمردند، امری که از سوی فمینیست‌ها به شدت مورد انتقاد است؛ بنابراین او در یک احساس اقلیت بودگی مضاعف به سر می‌برد. اول اینکه زن است و زن در جامعه مردسالار، جنس دوم قلمداد می‌شود.

#### ۴-۵. نمود عشق، ازدواج و خیانت در جامعه مردسالار

کلمه «عشق» برای هر دو جنس ابدأً یک معنا ندارد و این یکی از منشأهای سوء تفاهم‌های مبهمی است که دو جنس را از هم جدا می‌کند (دوبووار، ۱۳۸۲: ۵۶۷). در آثار الطحاوی عشق زاییده ذهن زنی است که جسم ناقصش، رنگ و لعابی برای جلب توجه مردان ندارد. خیانت مردان در تجربه زنان دیگر و از سویی تعدد زوجات برای داشتن فرزند پسر، زن را از تجربه عشقی واقعی بازداشته است. گاهی پدیده عشق تنها به شیء‌وارگی تبدیل می‌شود، آن‌جا که زنان تنها وسیله‌ای برای تولد فرزند پسر هستند. الطحاوی در رمان *الخباء*، موضوع چندهمسری را نشان می‌دهد. امری که میراث جامعه سنتی گذشته است. عزلت و طلاق و گاه طرد شدن زنان از ثمرات این نوع نگرش به مقوله عشق و ازدواج است. مادر فاطمه، قهرمان رمان، دوباره و راحت نماینده زنانی هستند که جلب علاقه و حمایت مرد را درگرو تولد جنس مذکر می‌دانند که مظهر قدرت و برتری خانواده است.

فروپاشی بنیان خانواده یکی از مسائلی است که الطحاوی آن را مسبب گریز زن عرب برمی‌شمرد که داستان خیانت و جدایی هند از همسرش در آغاز رمان *بروکلین هایتس* به این امر اشاره می‌کند. پس همراه پسرش، امریکا را به‌عنوان تبعیدگاه اختیاری برمی‌گزیند. تغییر لباس و نحوه آرایش مو برای پوشش نواقص جسمی که زن برای خود برمی‌شمرد، مرادوات عشق آلودش را به سرانجامی نمی‌رساند. ارتباط هند با سعید القبطی، مهاجر مصری

و چارلی، مدرس کلاس رقص در نیویورک، و سرانجام علاقه او به زیاد، جوان مهاجر فلسطینی، هیچ‌کدام به رابطه متقابل نینجامید؛ چرا که برخی از این مردان به دنبال راهنمایی او و برخی به دنبال سودجویی از او بودند. الطحاوی نشان می‌دهد که این رابطه، برآمده از یک عشق شعله‌ور در وجود زن نیست. شاید این تنهایی است که زن را به سوی یک رابطه نامعلوم می‌کشاند: لا يعرف تشارلی أن الوحدة تخلق هذا الحنين، تخلق أيضا رغبة في التواصل مع أي شخص، حتى لو كان هذا الشخص له وجه ضفدع و من جسده تفوح رائحة العرق و الرغبة و الحكمة (الطحاوی، ۲۰۱۰: ۱۲۷) «چارلی نمی‌دانست که تنهایی این اشتیاق و میل و همچنین تمایل را در ارتباط با هر شخصی در هند پدید می‌آورد، حتی اگر این شخص چهره زشت داشته باشد و از تنش بوی عرق و تمایل و حکمت به مشام برسد».

کثرت دوگانگی عشق بی‌سرانجام، یکی از چشم‌اندازهای الطحاوی در *الباذنجانة الزرقاء* است. علاقه بین هند و معلم عربی، صفاء و زیاد، علیاء و نادر و سپس مها و خالد. صحنه علاقه‌هایی که مسیر یک عشق واقعی را به پیش نمی‌برد. در اثنای رمان که علاقه ندی به زیاد شکل می‌گیرد، وی یک‌باره به قسمت‌هایی از این روابط گنگ و مبهم وارد می‌شود. این گنگی و ابهام در روابط، انعکاس ابهامی است که در تعریف مناسبات عاطفی بین زنان و مردان در جامعه مردسالار و زن‌ستیز وجود دارد که با جریانات روشنفکری روبه‌رو شده‌اند. روابط غیرمتمعارف و نگاه جنسی مردانی از قبیل معلم عربی ندی در دوران کودکی او و زیاد پسری با ایدئولوژی روشنفکری و جریان مخالف اسلام‌گرایی در دوران دانشجویی ندی که نقاش پیکره عریان زنان است، از نوع روابطی است که مسئله جسم را در عشق‌ورزی مردان نشان می‌دهد. بازنمایی نویسنده از جسم ناقص ندی و نامیدن القاب مختلف بر او در ابتدای رمان، نتیجه‌اش شکست در رابطه عشقی است. ندی در انتهای رمان با آوردن بینامتنی از کتاب *طوق الحمامة* ابن الحزم سعی دارد تا برای تفسیر احساساتش و مواجهه با تناقضات دردناک که در نتیجه التزام به جریان اسلامی و از سوی روابط آزاد عاشقانه با زیاد است، شجاعانه گامی بردارد. نویسنده با اشاره به ابواب این کتاب یعنی باب وصل، باب خیانت و بی‌وفایی و باب هجران و جدایی و صفاتی که هر یک به دنبال دارد می‌خواهد از صبر زنانی همچون ندی در رویگردانی و خیانت و بی‌وفایی محبوب سخن بگوید، آنجا که زیاد محبوب ندی برای توجیه رویگردانی‌اش می‌گوید: «أنا لا اعرفك أصلا كي أحبك/ أنا لا أستطيع التكهن



بتفصیلک من خلال هذه الملابس.» بنابراین از وصال بی‌فرجام و حزن و اندوهی که جسم و روح را فرا می‌گیرد، پرده برمی‌دارد و تنها کلمات، اشک‌های به خون آغشته را توصیف می‌کند: «أنا نبته صبار صحراوي يتزود بالحرارة؛ كي لا تلقمه القطعان الهالكة. الولد الذي أحبته و أريت أمي صورته و تجرأت و صارحتها في صحوي أني أحبه صار إذا حدثته عن محبتي يركلني بالحجارة ... الرجال الحمقى صاروا إذا نظروا إلى وجهي يقولون ملاكا. الرجال الحمقى صاروا يتغزلون في عيني. الرجال الحمقى لم يروا فمي المحاك بالخياطات» (الطحاوی، دون تا: ۱۱) (من بوته خاردار بیابانی‌ام، بوته ای که حرارتی دارد تا گل‌های نابودگر آن را نبلعند. پسری که دوستش داشتم و تصویرش را از مادرم پنهان کردم جرئت کردم و در بیداری با صراحت به مادرم گفتم که او را دوست دارم چنین است که وقتی با آن پسر از دوست داشتتم می‌گفتم مرا با سنگ می‌زد... مردان احمق وقتی به چهره‌ام نگاه می‌کردند می‌گفتند فرشته است. مردان احمق در برابرم ابراز عشق می‌کردند. مردان احمق ندیدند که دهانم دوخته شده).

در همه این موارد که از عشق زن به مرد حکایت دارد، بیش از همه نداشتن جایگاه اجتماعی و هویت خودساخته برای زنان و اندیشه کهنتری آنان با ارجحیت جنس مذکر و سرکوب احساسات می‌تواند زنان را در دستیابی به معشوق ناکام کرده باشد.

#### ۴-۶. تمرد قهرمانان زن در جامعه مردسالار

از مهم‌ترین نشانه‌های تمرد نزد نویسنده عربی و قهرمان او در بسیاری از رمان‌ها تغییر مکان یا گذر از مانع اجتماعی است؛ یعنی خروج از سلطه اجتماعی که محیط داخلی ایجاد کرده و همانا تغییر مکان ضرورتاً منجر به تغییر رویکرد و نگرش می‌شود (فایز السیوف، ۲۰۰۲: ۴۵).

قهرمانان رمان‌های الطحاوی با مهاجرت و ورود به فضاهای جدید برای رهایی از تابوهای جامعه سنتی با ساختارشکنی این قوانین، به نوعی اعتراض و سرکشی دست‌زده‌اند که البته به هدف موردنظرشان نمی‌رسند. در رمان //الخباء، فاطمه با بالا رفتن از درخت و دیوارهای بلند به امید تماشای آن‌سوی دیوارها که نوید رهایی از سکون و سکوت می‌داد، دست به تمرد می‌زند و در این مسیر به دنبال سقوط چندباره، با قطع شدن پایش بهای گزافی را می‌پردازد. الطحاوی با این حادثه، تغییر و حرکت در مسیر آزادی را متحمل هزینه بسیاری برمی‌شمرد. وقتی فاطمه برای درمان پایش همراه زنی به نام «آن» به شهر می‌رود، در آن‌جا برای ساکنان شهر، روایتی از شرایط دهشتناک دختران و زنان در زندگی بدوی به تصویر

می‌کشد؛ درحالی‌که چنین حکایت‌خوانی در جامعه مردسالار سنتی که زنان همه در انزوا و سکوت هستند، غیرممکن بود: «یتأهون لا يفهمون شيئاً. تقول: إحكى فأقول: «إن اليأس و الغربة يحاصرناو إن الفراق مكتوب، كتبه الله على الأحبة، لكن الأحبة لم يترك في قلبي خلفه الجراح» يصفقون، تقول: صرت ماهرة، ماهرة يا فاطمة تتحدثين بطلاقة» (الطحاوی، ۲۰۰۱: ۱۱۶) «آهی می‌کشند درحالی‌که چیزی نمی‌فهمند. می‌گوید: حکایت کن پس می‌گویم: «همانا یأس و غربت ما را محاصره می‌کند و همانا جدایی در طالع ماست. خداوند آن را برای دوستان نوشته؛ اما دوستان جراحی در پس قلبم به‌جا نگذاشتند» تشویق می‌کنند. می‌گوید: ای فاطمه تو ماهر، ماهر می‌گویی که آزادانه سخن می‌گویی». فاطمه نماینده دختران و زنان نسل جدید در جامعه سنتی هستند که در تعارض بین گذشته و زمان حال دست به تمرد می‌زنند؛ اما وحشت از شهر و تلفیق روحشان با آموزه‌های زندگی صحرايي، آنان را دچار وحشت می‌کند که در نهایت جز اشک و آه نتیجه‌ای در بر ندارد.

هند هم در تل فرعون مصر، با زیر پا گذاشتن قوانین مردسالاری که مادر او و دیگر زنان سنتی تابع آن هستند و با انتخاب مهاجرت، بر سلطه و حاکمیت چنین جامعه سنتی که شاهد رنج طیف وسیعی از زنان است می‌تازد: «لكن بالرغم من كلِّ محاولات الترويض تلك، لم تكن «هند» قادرة على أن تصبح كما اشتهت لها أمها، راضية و حمولا و مطبوعة؛ كي تستطيع العيش في غاية من الذكور و برغم كلِّ التعليمات الحذرة: أنت بنت، تسلكي في الدنيا ازايّ براسك الناشفة دي؟ لكن «هند» لم تستطع أن تكون ذلك» (الطحاوی، ۲۰۱۰: ۱۹) (اما با وجود همه این تلاش‌های تربیتی، «هند» نتوانست آن‌طور که مادرش می‌خواست باشد: راضی، رام و مطیع؛ تا اینکه می‌تواند در جمع گروهی از مردان زندگی کند. باوجود همه تربیت‌های بیم‌دهنده: تو دختری. تو با این لجبازی چه طوری می‌خواهی زندگی کنی؟ اما «هند» نتوانست آن‌گونه باشد).

مبارزات ایدئولوژیک نوجوانان و جوانان دانشجو و جدال بین جریان‌های مختلف فکری برای بهبود شرایط، در راستای سر باز زدن از هنجارهای شناخته‌شده گذشته است. تمرد ندی در لایه‌های پنهان عشقی یک‌طرفه متبلور می‌شود که بیش از هر چیز در عریان شدن و پذیرش عشق ممنوعه نمود پیدا می‌کند. نمایش دادن بدن در رمان به معنای این نیست که زن تسلیم سیاست تمایلات جنسی شده بلکه این صورت‌گرایی نشان از سیاست هویت زنانه دارد و دلالت دارد بر ذات درونی زن که عضوی از جسم او نیست. به عبارتی همان تلفیق

جسم-ذات درونی است. (لایکوف و جونسون، ۲۰۱۶: ۹) او وقتی از زخم‌هایش گله‌مند است، دوستش او را به تحمل چنین انتخابی وادار می‌کند: «تحدث عن الفصام الثقافي و النضج النفسي، عن الموقف المثقف المتناقض تجاه المرأة و أشكو لها كل مرة من جروحي ما عادت تقول غير كلمة واحدة: أنت اخترت خبرة التمرد و وحدك تتحملين نتائجه» (الطحاوی، دون تا: ۱۱۰) «ما از شکاف فرهنگی و رشد روحی روانی سخن می‌گوییم، از موضع روشنفکری متناقض در برابر زن و هرروز برایش از زخم‌ها شکایت می‌کنم و تنها یک کلمه پاسخ می‌دهد: تو تجربه تمرد را برگزیدی و تنها خودت نتایجش را تحمل می‌کنی».

نویسنده، به‌خوبی نشان داده که عقده‌های تلنبار شده در وجود زنان، گاه به شکل حکایت، شعرگویی و نگارش از خود بروز می‌کند و این نوعی تمرد اعتراض‌آمیز برای قهرمان رمان‌های الطحاوی است که گاه دست به قلم می‌برند تا از خود بگویند و از این‌رو نگارش برای زنی که در تعارض جامعه سنتی و مدرن است می‌تواند وسیله خوبی برای رساندن پیام او به همگان باشد.

## ۵. نتیجه

یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که الطحاوی به عنوان نویسنده فمینیستی، در رمان‌های مورد بحث، زنان طبقه متوسط، فقیر و در حاشیه قرارگرفته جامعه‌اش را زیر ذره‌بین قرار داده، با این وصف که همگی میراث دار آداب و رسوم سنتی جامعه مصر هستند و ملزم به اطاعت قوانین نانوشته مردان در مناسبات سخت‌گیرانه نسبت به زنان می‌باشند. رمان *الخباء* بیشتر جلوه‌گر زندگی سنتی و آلام زنان در جامعه مردسالار و زن‌ستیز است و رمان *بروکلین هایتس و الباذنجانة الزرقاء* علاوه بر نمایش اینگونه یأس و دردها، تقابل دو دنیای گذشته با تمام عقب‌ماندگی و محدودیت‌های آن و دنیای حال را که بیشتر با آزادی تن همراه شده به تصویر می‌کشد. در این میان، دیدگاه الطحاوی واقع‌گراست که با صراحت‌گویی و یا نمادآوری عجین شده است. نویسنده تکرار یک عمل روزانه و یا رخداد طبیعی را به یأس و ناکامی زنان پیوند می‌دهد که بی‌شک ثمره آن فقدان جایگاه ارزشمند اجتماعی و تسلیم شدن در برابر فرهنگ بدوی است. منفعل بودن زن از نگاه الطحاوی، بیشتر در نوع نگاه به جسم زن خلاصه شده که این پدیده عشق ورزی زنان و مردان را تحت

تأثیر خود قرار می‌دهد. در این رمان‌ها، هنجارشکنی قهرمانان زن رمان در برابر سنت‌های دیرینه، اغلب به تغییر مساعد وضعیتشان نمی‌انجامد، چرا که زنان این داستان‌ها، میان غربت و وحشتی از زندگی گذشته و حال رها شده‌اند.

## منابع

- آبرامز، مایرهوراد (۱۳۹۳)، فرهنگ اصطلاحات ادبی، ترجمه مهدی شهبواری، خدمات فرهنگی کرمان.
- آبوت، پاملا، والاس، کلر (۱۳۸۱)، جامعه‌شناسی زنان، ترجمه منیژه نجم عراقی، تهران: نشر نی.
- ایریگاری، لوس (۱۳۸۱)، آن اندام جنسی که یک اندام نیست، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهاندیده، از کتاب متن‌هایی برگزیده از مدرنیسم تا پسا مدرنیسم، تهران: نشر نی، چاپ دوم.
- بحراوی، حسن (۱۹۸۳)، هل هناک لغة نسائية فی القصة، مجلة الآفاق، ص ۳۰.
- برسلر، چارلز (۱۳۸۶)، درآمدی بر نظریه‌ها و روش‌های نقد ادبی، ترجمه مصطفی عابدینی، تهران: نیلوفر.
- بهبهانی، مرضیه، میرال الطحاوی، از خیمه تا بادنجان کبود، فصلنامه تخصصی کتاب ماه ادبیات و فلسفه، ۶۱، ۴۸-۴۹.
- تانک، رزمی (۱۳۸۷)، درآمدی جامع بر نظریه‌های فمینیستی، ترجمه منیژه نجم عراقی، تهران: نشر نی.
- الحیدری، ابراهیم (۲۰۱۱)، النظام الأبوی و إشکالية الجنس عند العرب، دارالساقی.
- دوبووار، سیمون (۱۳۸۲)، جنس دوم، ترجمه قاسم صنعوی، جلد اول و دوم، تهران: توس.
- سلدن، رمان (۱۹۹۰)، النظرية الأدبية المعاصرة، ترجمه جابر عصفور، دارالفکر، الطبعة الاولى.
- \_\_\_\_\_ (۱۹۹۴)، النظرية النسوية النفسانية فی الادب، ترجمه سعید الغامی، مجلة الكتابات المعاصرة، بیروت.
- زیدان، جرجی، تاریخ الآداب اللغة العربية، بیروت: دار مکتبة احیاء التراث، ۱۹۶۷.
- الطحاوی، میرال (۲۰۰۱)، الخباء، القاهرة: الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- \_\_\_\_\_ (۲۰۱۰)، بروکلین هاییتس، بیروت: دارالکتب.
- \_\_\_\_\_ الباذنجانة الزرقاء، منتدی مکتبة الاسکندریة، دون تا.
- غیبی، عبدالأحد، بدخشان، رؤیا (۱۳۹۵)، جلوه‌های تأثیرپذیری میرال الطحاوی از فروغ فرخزاد در رمان بروکلین هاییتس، کاوشنامه ادبیات تطبیقی، ۲۴(۶).
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۵)، واکاوی تکنیک‌های داستانی در رمان فمینیستی «بروکلین هاییتس» اثر «میرال الطحاوی»، ۲۴(۷).
- فالر، راجر (۱۳۹۰)، زبان‌شناسی و رمان. ترجمه محمد غفاری. تهران: نشر نی.
- فایز السیوف، نبیلة (۲۰۰۲)، قضايا المرأة بین الصمت و الكلام فی الرواية النسوية العربية، كلية الدراسات العليا، الجامعة الأردنية.

فريدمن، جين (١٣٨٣)، فميينيسم، ترجمه فيروزه مهاجر، چاپ دوم، تهران: آشيان.  
لايكوف، جورج، جونسون، مارك (٢٠١٦)، *فلسفة في الجسد الذهن المتجسد و تحديه للفكر الغربي*، ترجمه و تقديم  
عبدالمجيد جحفة، بيروت، دارالكتاب الجديد.  
محمدپور، احمد، عليزاده، مهدي (١٣٩٠)، *زنان و فرهنگ فقر*، مجله علوم اجتماعي ادبيات و علوم انساني  
دانشگاه فردوسي مشهد.  
مفرح، سعيدة (١٩٩٤)، *الرجال أيضا يكتبون الادب النسائي*، جريدة القدس العربي، سنة ٦، ص ٦.  
مكاريك ريماء، ايرنا (١٣٩٣)، *دانشنامه نظريه هاي ادبي معاصر*، ترجمه مهراڻ مهاجر و محمد نبوي، تهران:  
آگه.  
هام، مگي (١٣٨٢)، *فرهنگ نظريه هاي فميينيستي*، ترجمه فيروزه مهاجر و همكاران، تهران: توسعه.  
العيد، بمنى (١٩٧٥)، *مساهمة المرأة في الانتاج الادبي*، مجلة الطريق، ص ٦٦.  
عبد الموجود، حسن (٢٠١١)، *ميرال الطحاوي في حوار عن الخيانة السيرة و الأهل.. و المرأة الجديدة التي خلقتها*  
الغرية.  
www.masrees.com

Sellers, S. (1989). Writing woman: Hélène Cixous' political 'sexts'. *Women's Studies International Forum*, 9(4), 443-447.

## References

- Abbott, P., & Wallace, C. (2003). *The Sociology of Women*. (M. Najm Iraqi, Trans.) Tehran: Ney Press. [In Persian].
- Abd al-Mujad, H. (2011). Miral al-Tahawi in a dialogue about the biography of the family... and the new woman who was created by the stranger. Retrieved from: www.masrees.com [In Arabic].
- Abrams, M. H. (2015). *A Glossary of Literary Terms*. (M. Shahsavari, Trans.) Kerman Cultural Services. [In Persian].
- Bahrawi, H. (1983). Is There a Female Language in the Story? *Al-Aafaq Magazine*. [In Arabic].
- Behbahani, M. (2003). Miral al-Tahawi, From The Tent to Blue Aubergine. *Month of Literature and Philosophy*, 61, 48-49. [In Persian].
- Bessler, C. (2008). *An Introduction to the Theories and Methods of Literary Criticism*. (M. Abedini, Trans.) Tehran: Niloufar. [In Persian].
- De Beauvoir, S. (2004). *The Second Sex*. (Q. Sanawi, Trans.) Tehran: Toos. [In Persian].
- Al-Eid, Y. (1975). The Woman's Contribution to Literary Production. *al-Tariq Magazine*. [In Arabic].
- Fayez al-Siyev, N. (2002). *Women's Issues between Silence and Speech in the Arab Feminist Narration*. College of Graduate Studies, The University of Jordan. [In Arabic].
- Fowler, R. (2012). *Linguistics and the Novels*. (M. Ghafari, Trans.). Tehran: Ney Press. [In Persian].

- Friedman, J. (2005). *Feminism* (2nd ed.). (F. Mohajer Trans.) Tehran: Ashian. [In Persian].
- Ghayibi, A., & Badakhshan, R. (2017). Effects of Forough Farrokhzad on Miral al-Tahawi's *Brooklyn Heights*. *Journal of Comparative Literature Review*, 24(6). [In Persian].
- (2017). Dreams: Fictional Techniques in the Novel *Brooklyn Heights* by Miral al-Tahawi, *Comparative Literature*, 24 (7). [In Persian].
- Al-Haidari, I. (2011). *The Patriarchal System and the Problem of Sex among Arabs*. Dar al-Saghi. [In Arabic].
- Irigaray, L. (2003). *This Sex Which Is Not One*. (N. Sarkhosh, & A. Jahandideh, Trans.) In *Selected Texts from Modernism to Postmodernism* (2nd ed.). Tehran, Ney Press. [In Persian].
- Lykov, G., & Johnson, M. (2016). *Philosophy of Philadelphia, and Transfiguration of the West*. (A. Jahfa, Trans.) Beirut: Dar al-Kitab al-Jadid. [In Arabic].
- Mafrah, S. (1994). Al-Rijal Yadda al-Adab al-Nasa'i. *Al-Quds al-Arabi*, 6, 6. [In Arabic].
- Maggie, H. (2003). *The Dictionary of Feminist Theory*. (F. Mohajer, Trans.) Tehran, Tose'e. [In Persian].
- Makaryk, I. R. (2015). *Encyclopedia of Contemporary Literary Theories*. (M. Mohajer, & M. Nabavi, Trans.) Tehran: Agah. [In Persian].
- Mohammadpour, A., & Alizadeh, M. (2012). Women and the Culture of Poverty. *Journal of Social Sciences* (Faculty of Literature and Humanities, Ferdowsi University of Mashhad). [In Persian].
- Selden, R. (1990). *A Reader's Guide to Contemporary Literary Theory*. (J. Asifour, Trans.) Dar al-Fakr. [In Arabic].
- (1994). Feminist Psychological Theory in Literature. (S. al-Ghanimi, Trans.) *The Magazine of Contemporary Writings*, Beirut. [In Arabic].
- Sellers, S. (1989). Writing woman: Hélène Cixous' political 'sexts'. *Women's Studies International Forum*, 9(4), 443-447.
- Al-Tahawi, M. (2001). *The Tent*. Cairo: The Egyptian Book Authority. [In Arabic].
- (2001). *Brooklyn Heights*. Beirut: Dar al-Kotob. [In Arabic].
- (2002). *Blue Aubergine*. Beirut: Alexandria Library Forum. [In Arabic].
- Tong, R. (2009). *Feminist Thought: A Comprehensive Introduction*. (M. Najm Iraqi, Trans.) Tehran, Ney Press. [In Persian].
- Zidane, G. (1967). *History of Arabic Literature*. Beirut: Dar al-Tirah School of Rehabilitation. [In Arabic].